**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010716**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

تبریک می‌گویم ایام ماه ربیع را، ایام تولی و تبری را، ان شاء الله که همیشه ما و نسل ما تا دامنۀ قیامت از عاملان به وظیفۀ ولایت و تبری باشیم. ما بحثمان رسید به مسألۀ شرایطی که در مال زکوی هست. عبارت مرحوم صاحب شرایع، مرحوم محقق هست: «و الملك شرط في الأجناس كلها و لا بد أن يكون تاما»

شرط زکات این هست که متصف زکات به آن تعلق می‌گیرد مالک باشد. شرط چی چی را می‌خواهد خارج کند؟ یک احتمال این هست می‌خواهد، این هست که مراد این باشد که اگر انسان مالک زکات نباشد آن زکات ندارد. فرض کنید مباحات اصلی که آدم از آن استفاده می‌کند ولو ازش هم استفاده کند آن زکات ندارد، ناظر به این باشد.

یک احتمال دیگر هست که ناظر این باشد که خود شخص باید مالک باشد، یعنی ملکیت شخصیه معتبر است. ولی اگر مالک جهات عامه باشد، چیزهایی که برای فقرا هست برای امثال اینها هست آنها زکات ندارد. آن هم یک احتمال.

یک احتمال دیگر این هست که حالا جایی که مالک عنوان عام هست که زکات ندارد یکی از مثال‌هایش بحث موقوفه بودن است، وقف‌هاست. مواردی که وقف هست اینجا زکات به آن تعلق نمی‌گیرد این هم اینجا ذکر کردند، البته نه به جهت این که مالک عنوان هست، حتی اگر مالک شخص خاص هم باشد زکات تعلق نمی‌گیرد، وقف بر یک شخص خاص هم ممکن است وقف بر آن شخص شده باشد آن زکات تعلق نمی‌گیرد، خود این که باید ملک، آقای خویی تعبیر می‌کند تام باشد ناقص نباشد. چون یک شرط دیگری ما داریم شرط تامیت ملک آن شرط تامیت ملک را غالباً به معنای تمکن از تصرف گرفتند نه تام بودنی که در مقابل مواردی که موقوفه و امثال اینها باشد. حالا این احتمالات مختلفی که هست ببینیم اصل این اشتراط مالکیت به چه جهت هست؟

یک احتمال دیگری البته در عبارت مرحوم سید خیلی، به مرحوم صاحب شرایع نمی‌رود ولی در عروه این مسئله که وارد شده دید تفریع که کرده احتمال دیگری در مالکیت مطرح است، آن این است که باید بالفعل مالک باشد. مالکیت بالقوه کفایت نمی‌کند، شأنیت مالکیت کافی نیست. بنابراین مرحوم سید در عروه تعبیری که دارد این هست.

«الرابع: أن يكون مالكاً فلا تجب قبل تحقّق الملكيّة كالموهوب قبل القبض و الموصى به قبل القبول أو قبل القبض و كذا في القرض لا تجب إلّا بعد القبض.»

یعنی افرادی که مالک شأنی هستند، ملکیت اینها انشاء شده ولی قیدی، شرطی، عدم مانعی اینها وجود دارد که اینها اگر نباشد مالک نیستند. این مالکاً ناظر به این باشد که مالکیت بالفعل باشد و شأنیت کافی نیست. خب حالا این احتمالات مختلف هر کدام باشد دلیل این مطلب چی است؟

مرحوم آقای خویی تعبیر می‌فرمایند:

«و تدلّ عليه قبل التسالم و النصوص المتظافرة ظاهر الآية المباركة، قال تعالى خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً دلّت على أنّ موضوع الزكاة إنّما هو أموال الناس، فمن كان ذا مالٍ تتعلّق به الزكاة، و غير المالك غير مأمور بشي‌ء، فالأمر مشروطٌ بالملكيّة، و لا زكاة في غير المملوك.»

این استدلال، خذ من اموالهم صدقة ازش استفاده می‌شود که در مال مالک زکات هست، اما در غیر مال مالک زکات مفهوم ندارد این جمله، که بخواهیم ما ازش استفاده کنیم. این که این آیه در مقام بیان همۀ چیزهایی هست که به آن زکات تعلق گرفته، این از کجا استفاده می‌شود؟ این آیه در مورد مالک حکم کرده که زکات تعلق می‌گیرد. که این دلیل بر چیز خاصی نیست. بعد نصوص متظافره را هم ایشان هیچ توضیحی نداده مراد از نصوص متظافره چیست، چه نصوص متظافره‌ای در این مسئله هست. حالا تسالم و اینها عیب ندارد ولی نصوص متظافره را توضیح نصوص متظافره. البته بعداً صفحۀ بعد:

«و تؤكّد الآية عدّة من الأخبار المتضمّنة أنّه: لا زكاة إلّا على صاحب المال،»

آنجا نمی‌دانم مراد از نصوص متظافره را مراد این هست، بعد: «الظاهر في الصاحب المعيّن المتشخّص خارجاً.»

به تناسب، انواع و اقسام چیزهایی که وارد می‌شوند آنجا یک همچین اخبار متضامنه را آوردند.

حالا اصل مطلب این هست که آیا ما بحث را باید اینجوری شروع کرد اصلاً ما اطلاقی داریم که اقتضاء کند که هر مالی به آن تعلق می‌گیرد؟ یا نداریم؟ خب روایاتی داشتیم فی ما سقطت السماء العشر مثلاً. روایت‌هایی. این روایت‌ها ما بحثش را قبلاً کردیم که این روایت‌ها آیا اطلاق دارد یا اطلاق ندارد. ما اطلاق اینها را منکر شدیم. گفتیم اینها در مقام اطلاق نیستند و از اینها اطلاق استفاده نمی‌شود. عمدۀ مطلبی که تمسک به اطلاق بود با اطلاق مقامی مجموعه ادله بود. ادله یک زکات واجب کرده، تعیین نکرده که مثلاً این زکات چه قید و قیودی و شرایطی داشته باشد. عمده‌اش اطلاق مقامی بود. به نظر می‌رسد اطلاق مقامی اینجور شرایط خاص اینجوری را نمی‌تواند. ناظر به این نیست که ملکیت معتبر نیست حالا، اصلاً شما فرض کنید از یک مباحات می‌خواهید استفاده کنید، این که این بخواهد زکات برایش واجب باشد آن نیاز به ذکر دارد، آن چیزی که متعارف هست یک مطلبی روی کلمات بعضی از آقایان هست که ارتکاز عقلایی این هست که چیزهایی مثل ضرایب و مالیات و امثال اینها بر اشخاص تعلق می‌گیرد نه بر جهات و امثال اینها. من این را به این لحن تعبیر می‌کنم آن این است که اگر بر جهات و عناوین عامه مال یتیم را گفتند جعل کنند اشکال ندارد نه این که اشکال داشته باشد ولی اینها نیاز دارد به یک بیان اثباتی. با سکوت و این که بگویند مالیاتی وجود دارد من به طور کلی بگویم مالیات در کشور جعل شده است، این ازش استفاده نمی‌شود که آن چیزهایی که مالک شخصی نیستند ادارات هم باید مالیات بپردازند این است که اموال عام وجود دارد. این است که آنها نیاز به ذکر دارد. وقتی نیاز به ذکر دارد وقتی ذکر نشود آن ممکن است ما بگوییم اصلاً خود همین دلیل بر عدم وجوب زکات هست، اگر زکات واجب بود باید ذکر بشود ذکر نشده عدم الدلیل دلیل بر عدم نیست. حالا به فرض شک هم بکنیم ادلۀ برائت و امثال اینها اقتضاء می‌کند زکات واجب نباشد. عمده نکته این هست. و الا این بیاناتی که ایشان ذکر می‌کنند به نظر تام نیست. حالا آقای خویی در ذیل بحث اینکه جایی که شیء مملوک هست ولی مملوک جهت هست ایشان می‌گوید:

«و تؤكّد الآية عدّة من الأخبار المتضمّنة أنّه: لا زكاة إلّا على صاحب المال، الظاهر في الصاحب المعيّن المتشخّص خارجاً.»

حالا یک مرور سریعی من کردم که ببینم چه روایاتی هست که ازش این معنا استفاده می‌شود که زکات باید در صاحب مال باشد و در کلام آقای هاشمی هم دیدم سه تا روایت ذکر کرده و در موردش بحث کرده، من یک روایت چهارمی من همینجوری، البته فرصت نکردم تمام روایت‌های باب زکات را نگاه کنم ولی یک مقداری روایت را که نگاه کردم غیر از آن سه تا روایتی که آقای هاشمی آورده یک روایت چهارمی هم من دیدم شاید نسبتاً قوی‌تر باشد روایت چهارم اینها را ذکر می‌کنم. این سه تا روایت حالا من می‌خوانم، و آن روایت چهارم را هم می‌خوانم، این سه تا هم یک سری بحث‌هایی دارد که مفاد روایت چی است؟ آیا اینها معارض دارد، معارض ندارد، در چه مقامی هستند؟ اینها را ممکن است ما بگوییم آن روایت‌ها معارض هم دارد. این روایت‌ها اوّلین روایت روایت جامع احادیث، جلد ۹، رقم ۱۲۹۸۰. روایت عبد الله بن سنان. روایت عبد الله بن سنان می‌خوانم بحث سندی دارد، بحث سندی‌هایش را رفقا ملاحظه کنند بعداً در موردش صحبت می‌کنیم. این روایت ۱۲۹۸۰ که روایت دوم از باب چهارم از ابواب من تجب علیه الزکاة جامع احادیث است، صفحۀ ۲۱۵ جامع احادیث، جلد ۹ هست.

روایت این هست محمد بن یحیی عن محمد بن احمد عن الخشاب عن علی بن الحسین عن محمد بن ابی حمزه عن عبد الله بن سنان.

این روایت در علل هم وارد شده ولی دو جای سندش تفاوت دارد. حالا بعضی جاهای دیگر تفاوت دارد ولی آنهایش خیلی مهم نیست، تفاوت جدی که وجود دارد. در سند علل این هست ابی که پدر صدوق هست، قال حدثنا احمد بن ادریس عن محمد بن احمد. از این محمد بن احمد به بعد سند یکسان است ولی با دو تا تفاوت. عن محمد بن احمد عن الحسن بن موسی الخشاب، که همان الخشاب است عن علی بن الحسن. در کافی علی بن الحسین هست این نقلی که در جامع الاحادیث از کافی می‌کند علی بن الحسین هست ولی در علل علی بن الحسن هست، عن محمد بن حمزه، در کافی محمد بن ابی حمزه هست، اینجا محمد بن حمزه هست، عن عبد الله بن سنان، اینها را حالا ملاحظه بفرمایید بحث سندی‌اش باشد. اما متنش:

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَمْلُوكٌ فِي يَدِهِ مَالٌ أَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ قَالَ لَا قُلْتُ وَ لَا عَلَى سَيِّدِهِ قَالَ لَا إِنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَى سَيِّدِهِ وَ لَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ.»

نه بر مولیٰ زکات واجب هست به دلیل این که در دست مولیٰ نبوده، به اصطلاح تمام تمکن از تصرف شرط زکات هست، یعنی تمام تمکن از تصرف را نداشته، لم یصل الی سیده. که حالا در آن بحث تمام تمکن از تصرف به این روایت، یکی از روایت‌هایش همین روایت است.

«وَ لَيْسَ هُوَ لِلْمَمْلُوكِ.» از آن طرف هم ملک مملوک نیست و ملک مملوک نیست بنابراین زکات نیست این استفاده می‌شود که شرط زکات این است که ملک شخص باشد. خب این یک روایت. حالا اینها بحث‌ها دارد که آیا اینها استدلال بهش می‌شود کرد یا نمی‌شود کرد باشد، فقط حالا من اصل استدلال را بگویم که بعداً بررسی استدلال بماند. خب این روایت اوّل.

روایت دوم، سه تا روایتی که آقای هاشمی هم در کتابشان اشاره کردند آن سه تا که ظاهراً آقای خویی عمدتاً به خصوص به دو تای آنها باید بیشتر تأکید بشود، یکی کلمۀ صاحب المال که در عبارت آقای خویی هست در دو تا از این روایت‌ها وارد شده، ظاهراً به آن دو تا ناظر هست از ایشان.

روایت ۱۳۰۱۰. روایت ششم از باب ۱۳ از ابواب من تجب علیه الزکاة، باب حکم زکاة الدین و القرض، این باب حالا من دو تا روایت هست، این دو تا روایت در این باب هست، این روایت‌ها را ملاحظه بفرمایید، روایت‌های دیگری در این باب هست به نظر می‌رسد که لا اقل ولو به حسب نظر بدوی بین این روایت‌ها تعارض هست. آن را ما باید منهای حالا بحثی که آقای خویی مطرح می‌کنند آن تعارض حل بشود تا بشود به آن روایت استدلال کرد و منهای بحثی که اصلاً استدلالش آقای خویی درست هست یا درست نیست آقای هاشمی اشکالاتی مطرح کردند و حالا منهای آن بحث آن تعارضش هم یک بحث دیگری است که آن هم باید مورد بحث بشود. روایت صحیح السند است، عدة من اصحابنا احمد بن محمد عن الحسین بن سعید. احمد بن محمد در کافی مردد بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد هست. ولی که البته هر دوشان عده‌ای که ازشان نقل می‌کنند درشان، هر دوی اینها خودشان ثقه هستند و در عدۀ هر دو هم علی بن ابراهیم واقع است و مشکلی از این جهت نیست. ولی این نکته را عرض بکنم احمد بن محمد که از حسین بن سعید نقل می‌کند در کافی مراد احمد بن محمد بن عیسی است. در کافی از حسین بن سعید غیر از احمد بن محمد بن عیسی وارد نشده. بعضی مواردی که احیاناً‌ هست غلط سندی هستش یا سندش. در غیر کافی روایت از حسین بن سعید برقی دارد ولی در کافی روایت از حسین بن سعید فقط از طریق احمد بن محمد بن عیسی است، نه احمد بن محمد برقی.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَنْسَى أَوْ يُعِينُ»

ینسی او یعنی دو جور معامله است، یکی معاملۀ نسیه، یکی معاملۀ عینه، این هم ببینید این دو تا معامله چه معامله‌ای است.

«فَلَا يَزَالُ مَالُهُ دَيْناً كَيْفَ يَصْنَعُ فِي زَكَاتِهِ قَالَ يُزَكِّيهِ وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ.»

این تعبیر روایت. حالا متنش باشد یک مقداری نیاز به بحث دارد. این هم روایت دوم.

روایت سوم روایت ۱۳۰۲۹ هست، روایت قرب الاسناد هست.

و باسناده عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال «وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ عَلَيْهِ الدَّيْنُ، قَالَ: «يُزَكِّي مَالَهُ وَ لَا يُزَكِّي مَا عَلَيْهِ مِنَ الدَّيْنِ، إِنَّمَا الزَّكَاةُ عَلَى صَاحِبِ الْمَالِ»».

که مضمونش بی شباهت نیست به همان مضمون روایت ابی الصباح.

این روایت علی بن جعفر در قرب الاسناد روایت‌هایش از علی بن جعفر از طریق نوۀ علی بن جعفر عبد الله بن حسن هست که خب توثیق صریح ندارد ولی ممکن است کسی با اکثار روایت عبد الله بن جعفر حمیری، عبد الله بن حسن را توثیق کند. البته یک بحثی هست که آیا اکثار روایتی که به جهت قرب الاسناد صورت می‌گیرد دلیل بر وثاقت هست یا دلیل بر وثاقت نیست؟ من تصورم این هست که اکثار روایت است در جایی که برای قرب الاسناد اسناد هم باشد باز دلیل بر وثاقت مروی عنه هست، این بحثش مبنایی در جای خودش. حاج آقا اشکال می‌کردند در این مطلب ولی به تقریب دیگری بحث را دنبال می‌کردند. ایشان می‌فرمودند که این که عبد الله بن جعفر، عبد الله بن جعفر حمیری، روایت‌های علی بن جعفر را از طریق عبد الله بن حسن نقل می‌کند که برای کتاب مسائل علی بن جعفر هست یا این کتاب کتاب معروف و مشهوری بوده و ذکر عبد الله بن حسن در طریق جنبۀ تشریفاتی داشته خب نیازی به اثبات وثاقت عبد الله بن حسن نیست. ولی اگر عبد الله بن حسن ذکرش نیاز بوده یعنی آن کتاب مشهوری نبوده و عبد الله بن جعفر حمیری اعتماد کرده برای اثبات این که این کتاب کتاب علی بن جعفر هست بر عبد الله بن حسن هست. این اگر اعتماد کرده باشد اکثار روایت دلیل بر وثاقت مروی عنه هست. این که در موارد قرب الاسناد ما می‌خواهیم بگوییم دلیل نیست به جهت این که ممکن است از باب تشریفات باشد. و الا اگر از باب تشریفات نباشد و اعتماد این اجلا برای سند و اثبات این سند به این راوی باشد اکثار روایت دلیل بر وثاقت است. بنابر این نتیجۀ فرمایش حاج آقا این هست که علی ای تقدیر این روایت معتبر است. البته نمی‌شود اثبات کرد وثاقت عبد الله بن حسن و اگر عبد الله بن حسن در سند دیگری وارد شده باشد وثاقتش نمی‌شود اثبات کرد. ولی روایت‌های عبد الله بن حسن که در قرب الاسناد هست و طریق علی بن جعفر هست اینها معتبر هست. البته عبد الله بن حسن فقط در طریق علی بن جعفر واقع است، این در خصوص عبد الله بن حسن این بحث خیلی بحث خاصی نیست. خب این هم روایت دوم.

روایت سوم، روایت بعدی هست، این روایت چهارم. روایت سومی که خواندم روایت بیست و پنجم از باب همان ۱۴ از ابواب من تجب علیه الزکاة بود، صفحۀ ۲۳۱.

روایت چهارم روایت بعدی هست که البته در باب بعدی است، باب ۱۴ است، سند این هست:

«غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ مَهْرُ امْرَأَتِهِ»

مهریۀ امرئه‌اش به گردنش هست.

«لَا تَطْلُبُهُ مِنْهُ إِمَّا لِرِفْقٍ بِزَوْجِهَا وَ إِمَّا حَيَاءً»

می‌خواهد مرافقت با شوهرش بکند و به این یا خجالت می‌کشد و حیاءً. ولی به هر حال نمی‌گیرد.

«فَمَكَثَ بِذَلِكَ عَلَى الرَّجُلِ عُمُرَهُ وَ عُمُرَهَا»

خلاصه در کل زندگی این دو تا اینجوری گذشته.

«يَجِبُ عَلَيْهِ زَكَاةُ ذَلِكَ الْمَهْرِ أَمْ لَا فَكَتَبَ لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ.»

«لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ.» این تعبیر. کأنّه این مهریه ملک زن هست، ملک این نیست، مجرد این که آن زن مالک هست این باعث نمی‌شود که زکات او را به گردن شوهر باشد که زکات او را پرداخت کند و آن زکات واجب نیست. «لَا يَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ إِلَّا فِي مَالِهِ.» این هم روایت.

این روایت از جهت سندی خب یک سهل بن زیاد در سندش هست که ما سهل بن زیاد را ثقه می‌دانیم، در غیر واحد من اصحابنا که به همان معنایی که عدة من اصحابنا هست عده‌ای که از سهل بن زیاد نقل می‌کنند این عده درش علی بن محمد علّان کلینی وارد هست و آن ثقه هست بدون تردید و در تعبیری که در عدّه حالا به تناسب این را بگویم، عدۀ کلینی به سهل بن زیاد را مرحوم علامۀ حلی در خاتمۀ خلاصه اسم برده، از کلینی نقل می‌کند که مرحوم کلینی مراد از عدّه‌هایی که در کافی هست ذکر کرده. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، و عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد، و عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد آنجا دارد. آنجا نه آن مربوط به عدۀ سهل بن زیاد. آنجا یک علی بن محمد در آن هست، علی بن محمد بن علّان. علی بن محمد بن علّان. این «بن»اش ظاهراً زائد است، علی بن محمد علّان است. کلمۀ علّان ظاهراً لهجۀ محلی همین علی است. علی را در لهجۀ محلی قمی‌ها علّان تعبیر می‌کردند. یک تغییراتی در لهجات محلی نسبت به بعضی از اسم‌ها مرسوم بوده. فرض کنید حسن را حسنون گاهی می‌گفتند. الآن هم مرسوم است، محمد را مثلاً در عراقی‌ها حمودی می‌گویند، اینجوری است. یا تغییراتی می‌دهند و اینها. ظاهراً علّان همین علی بوده و لهجۀ محلی که علّان تعبیر می‌کند. علی را بعضی عَلُّویه می‌گفتند، محمد را مَطُّویِه می‌گفتند، محمد را مَمُّویِه می‌گفتند، حسن حسنویه. یک تغییراتی احیانا داده می‌شده. این عَلّان، مرحوم آقای بروجردی یک جا تعبیر می‌کند فارسی شدۀ معجم علی، یک همچین تعبیری دارد. شاید دقیق‌تر این باشد لهجۀ محلی نه این که علی در فارسی احیاناً علّان باشد. لهجۀ محلی خاص است در لهجۀ قمی انگار علّان تعبیر می‌کردند و امثال اینها. حمدان هست یکی کسی آن ظاهراً حمدان نمی‌دانم احمد است، محمد است، اینها تغییراتی هست که می‌دادند دیگر، این شکلی بوده. من احمد بن، علامه احمد بن عُبدون ضبط کرده، یکی از اساتید شیخ طوسی را که احمد بن عبد الواحد است، بزّاز است. که مشایخ مشترک شیخ طوسی و نجاشی هست. من فکر می‌کنم احمد بن عبدون باید باشد و عَبدون همان عبد الواحد است به لهجۀ محلی باشد. نمی‌دانم این «ون»ها و اینها چجوری، یا گاهی اوقات «ون»، گاهی اوقات «ان»، به چه تناسبی در این شکلی تغییرات ایجاد می‌کردند، نمی‌دانم، ولی بوده اینها فکر می‌کنم تلفظ صحیحش احمد بن عبدون باشد و همین عبد الواحد باشد به لهجۀ محلی.

**شاگرد:** این روایت چهارم در آن مهری که در موردش صحبت می‌شود مال خارجی بوده یا یک حق کلی به ذمه بوده؟

**استاد:** حالا اینها را من در موردش صحبت می‌کنیم.

**شاگرد:** شد علی بن محمد علی؟

**استاد:** علی بن محمد بن علّان هست در علامه، آن «بِنْ»اش زیادی است، علی بن محمد علّان. علّان هم عطف بیان از علی است. علی بن محمد علّان. علان عطف بیان از علی است به اعتبار این که این علی بن محمد معروف به علّان بوده یعنی آن لهجۀ محلی. حالا بعضی‌ها دیدم در تاج العروس تعبیر می‌کند لقب جماعة اسمهم علی، در ذیل علّان. آن سهو است، علّان لقب نیست، همان علی است. همان علی است ولی به لهجۀ محلی اینها علان تلفظ می‌شده و مشهور به آن می‌شدند. فقط در مورد علی بن محمد چیز نیست، در مقدمۀ ابن صلاح هم این اشاره به این شده که علی و علّان یکی است حالا الآن تعبیر ابن صلاح را یادم نیست، شاید هم همین تعبیری که گفتم لقب جماعة اسمهم علی آن هم عبارت مقدمۀ ابن صلاح هم همین باشد. ولی تعبیر آقای بروجردی که معجم تعبیر کرده از تعبیرات آنها دقیق‌تر است ولی دقیق‌تر از همه این است که علی، علّان، علی هست به لهجۀ محلی. حالا لهجه‌های محلی ایرانی، گاهی اوقات تغییرات بوده، لهجه‌های محلی عراق، یکی از چیزهایی که هست لهجه‌های بغدادی بوده. یک سری کلمات، من یک موقعی احمد بن هلال را یک جایی دیدم احمد بن هلیل وجود داشت بعد ذیل نشفار المحاضرة در مورد مشابهات اینها یک هلیل نامی یک جایی دیدم آن محقق کتاب بود یک سوّاد نوشته بود که در لهجۀ بغدادی هلال را هلیل می‌گویند، مالک را ملیک می‌گویند. این یک تغییرات لهجه‌ای محلی اینجا بوده دیگر. اینها یک خرده آشنا شدن با بعضی از این تغییرات محلی خیلی مفید هست برای این بحث‌ها.

علی ای تقدیر آن علی بن محمد بن علّان، علی بن محمد علّان هست که دایی کلینی هست و در وثاقتش بحث جدی نیست. بنابراین این سند این روایت سند خوبی است، البته این روایت کتبتُ الیه دارد، اسئله. مکاتبات یک بحث کلی دارد که آیا اینها اعتبار دارند یا اعتبار ندارند، ما در جای خودش این بحث کبروی‌اش را بحث کردیم و آقای محفوظی هم این بحث ما را نوشته و در این مجلۀ تا اجتهاد چاپ شده خدا ان شاء الله پدر آقای محفوظی را هم سلامت بدارد که بیمارستان هستند یک حمد شفا هم برای ایشان بخوانیم.

...

ما به طور کلی در مکاتبات این بحثش را کردیم که ما مکاتبات به نظر ما معتبر هست بر خلاف موقوفات. روایات موقوفه را می‌گفتیم معتبر نیست ولی مکاتبات معتبر است حالا تفصیل بحث در جای خودش، حالا این که مراد از این مرجع ضمیر کی هست و اینها آن هم حالا امام هادی هست، امام جواد هست، امام عسکری هست کی هست حالا خیلی مهم نیست، ممکن است با قرائنی بشود پیدایش کرد ولی علی ای تقدیر مراد ظاهراً امام علیه السلام هست و به هر حال این روایتی هست که به آن تمسک شده. حالا این روایت‌ها را ملاحظه بفرمایید ببینیم آیا این روایت‌ها دلالتش درست هست درست نیست معارض دارند معارض ندارند این را فردا ان شاء الله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان